

"دروغگونی، رشوه، خشونت، شکنجه، جنگ وکشتار تروریسم می آفریند:



Anna Politkovskaja

آنا را کشتند زیرا که تحمل افشاء گریهایش را نداشتند

حمید قربانی

آبان ۱۳۸۵

به نقل از به پیش! ۱۷ ۲۵ آبان ۱۳۸۵. ۱۴ نوامبر ۲۰۰۶

آنا پولیتکوکوسکایا زندگی خود را در راه دفاع از حقوق انسان و بیان واقعیت های تلخ جنگ در چین و آن چه که در جامعه روسیه می گذرد، از دست داد. او خودش نوشته بود که: " در روسیه پوتین زنده ماندن به هنر بندبازی و یا روی قالیچه خود را نگه داشتن بیشتر شبیه است". آنا در ۳۰ اگوست ۱۹۵۸ در نیویورک متولد شد، و در ۷ اکتبر با شلیک ۲ گلوله یک مزدور آدمکش در مسکو به قتل رسید. والدین او از سیاست مداران شوروی- اوکرائینی سازمان ملل متحد بودند. سرمایه روسیه با ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین یکی از مأمورین کاگ ب سابق و با گلوله یک مزدور آنا را به قتل رساند تا خود را از یک افشاء کننده جسور راحت کند.

آنا را یکبار در سال ۲۰۰۴ هنگامی که با هواپیما عازم تهیه گزارش از واقعه گروگانگیری در بسلان چین بود، بوسیله زهر در چایی اش می خواستند، به قتل برسانند. او بعد از این واقعه مدتی در خارج از روسیه از جمله در (وین) پایتخت اتریش زندگی نمود اما به زودی با وجود این که می دانست در روسیه زندگی او در خطر هست، برای انجام تعهدش به قربانیان توحش سرمایه، جهل و خرافات ناسیونالیسم و مذهب به آنجا برگشت. او در واقعه جانخراش گروگانگیری در تناثر مسکو که با حمله سازمان یافته سربازان روسیه، منجر به سوختن ۸۰۰ تن از گروگان های بی گناه و گروگانگیران که اکثراً زنان شوهر از دست داده چینی بودند شد، تنها کسی بود که با قبول خطرات متعدد برای مذاکره با این زنان گروگانگیر که خود قربانی توحش جنگ بودند، وارد ساختمان شد. این فاجعه در ۲۲ اکتبر ۲۰۰۲ رخ داد. ولی آنا تنها روزنامه نگاری نبوده که در روسیه دموکرات پوتین جانش را در راه افشای دزدی، رشوه خواری، خشونت، فساد، جنک، ادم ربانی، خون ریزی و مسموم نمودن بچه های خردسال از دست می دهد. فقط در روزنامه ای (Novaya Gazeta) که او با آن همکاری می کرد در سالهای گذشته نه چندان دور ۴ نفر روزنامه نگار بهمین جرم به قتل رسیده اند. باید گفت که طبق گزارش کنفدراسیون جهانی اتحادیه آزاد کارگری، روسیه ی پوتین نه تنها افتخار کشتن آنا را دارد بلکه در سال ۲۰۰۵ تنها کشور اروپایی بوده است که رهبر کارگری در آن فقط به خاطر فعالیت اتحادیه ای به قتل می رسد. ولی اگر آنا را در آسانسور منزلش بخاطر گزارشات و مقالاتش به قتل رساندند، در ایران جمهوری اسلامی خبر نگاران را به خاطر گرفتن چندتا عکس مورد وحشیانه ترین شکنجه قرار می دهند که بر اثر چنین شکنجه هایی به قتل می رسند. به طور نمونه و شاهد شکنجه و قتل زهر کاظمی را می توان ذکر کرد.

آنا پولیتکوکوسکایا بیشترین شهرت خود را اما در مخالفت با جنگ در چین و دفاع از حقوق انسانهای رنج کشیده و ستم دیده آن دیار فراموش شده، نفت خیز بدست آورد. آنا در حالی در ۷ اکتبر ۲۰۰۶ در مسکو به ضرب ۲ گلوله

یک آدمکش حرفه ای مزدور که یکی به قلب و دیگری به مغزش اصابت نمود به قتل رسید که خود را برای شرکت در یک دادگاه، برای شهادت بر علیه دست نشانده روسیه در چچن به نام *رمضان قدیریوف*، مشهور به رمضان بیمخ آماده می کرد. گزارشهای او از جنگ در چچن اغلب در مخالفت (کنتراست) با گزارشات رسمی دستگاه خبری روسیه قرار می گرفت. این گزارشات برای او زندگی را بشدت خطرناک و نا راحت کننده ساخته بودند. ولی از طرف دیگر این گزارشات که پرده از روی حقایق که در پشت این جنگ خونین و کثیف قرار داشت، برمی داشت و دستهای خونین در دستمال سفید پیچیده را نشان می داد و چاپ آنها در روزنامه های معروف جهانی برای دولت روسیه زندگی را نا خوش آیند کرده بود. او را در روزی به قتل رساندند که روز تولد *ولادیمیر پوتین* رئیس جمهور کنونی و دیکتاتور *کاخ کرملین* بود. بهمین مناسبت این جنایت را مدافعین حق آزادی بیان و حقوق انسانی هدیه تولد *پوتین* خواندند. او در مصاحبه با یکی از خبر نگاران روز نامه *آفتون بلادت سوند* که از او پرسیده بود که اگر زندگی در روسیه و روزنامه نویسی در آن جا برایش خطرناک است، پس چرا آن جا را ترک نمی کند؟ گفته بود که " مایل به ترک این جا هستم اگر کسی باشد که به آن جا سفر کند، ولی کسی به آنجا سفر نمی کند. وظیفه روزنامه نگاری به من حکم می کند که در این جا باشم و حقایق را بگویم".

آنا مانند خیل بسیاری از روزنامه نگارانی که در هواپیماها و تانک های ارتش ها سوار می شوند و از راه دور خبر مخابره می کند، گزارش تهیه نمی کرد بلکه او از محدود خبرنگارانی بود که به میان قربانیان و حتی قاتلین می رفت و با آنها مصاحبه می کرد و از نزدیک شاهد درد کشیدن و رنج قربانیان می بود و ناله به فریاد تبدیل شده آنها را گزارش و مقاله می کرد. او ۴۰ مسافرت به چچن برای تهیه گزارش و مصاحبه با قربانیان و نظامیان کرده بود. او اکثر این گزارشات را در کتابی به نام "*حقایق پشت پرده جنگ در چچن*" گردآوری کرده است. *آنا* را به خاطر هم دردی و صدای رسای قربانیان توحش سرمایه و جنگ در چچن کشتند تا بیشتر از این افساء نشوند.

بعد از سال ۱۹۹۹ *آنا* بعنوان مقاله نویس در روزنامه مخالف و منتقد سیاست دولت روسیه *نووایا گازتا* کار می کرد. از سال ۲۰۰۲ گزارشات و نوشته های او اغلب در صفحه فرهنگی روزنامه *آفتون بلادت- سوند* هم به چاپ می رسیدند. من تا کنون گزارشات و مقالات متعددی از او را خوانده و یکی از آنها را بنام (*آنها مسموم شدند، چرا؟*) را ترجمه کرده که در نشریه *به پیش!* شماره ۱۲، ۱۹ اسفند ماه ۱۳۸۴ به چاپ رسیده است. این شماره نشریه روی سایت *اتحاد سوسیالیستی کارگری* موجود است. از *آنا* به جز مقالات کوناگون به زبان سوندی دو کتاب هم ترجمه و به چاپ رسیده اند: *حقایق پشت پرده جنگ چچن و روسیه پوتین*.

نوشته زیر که ترجمه آنرا ملاحظه می کنید، آخرین گزارش و مقاله نا تمام منتشر شده *آنا* پولیتکوژوسکایا است که در تاریخ ۲۰۰۶/۱۰/۱۲ همزمان با چاپ آن در روزنامه *نووایا گازتا* در روزنامه *آفتون بلادت* به زبان سوندی به چاپ رسیده است. او دو روز قبل از مرگش در یک مصاحبه، در یکی از قسمت های مهم برنامه رادیوی آزادی در باره گزارش مهمی صحبت کرده بود که در حال تنظیم و آماده کردن آن برای انتشار میبا شد. این نوشته نا تمام که بر مبنای مصاحبه هائی است که با قربانیان خشونت در چچن نگارش یافته، شاید که همان گزارشی باشد که به صورت مقاله ناتمامی از او به یادگار مانده است.

آنا روزنامه نگاری شجاع و حقیقت گو و مدافع ستمکشیدگان بود. او یکی از مقالاتش را با این عنوان (*بورغ، رشوه، خشونت، جنگ و کشتار تروریسم می آفریند*) آغاز می نماید. *آنا* زبانی حقیقت گو داشت و هر چه را که درک می کرد و می دید بدون ترس و واهمه ای آن را با قلم تند روزنامه نگاریش که هیچگاه مورد توافق قدرتمداران جهان امروز قرار نگرفت، بیان می کرد. با مرگ او دنیای روزنامه نگاری و مدافع حقیقت یکی از مدافعینش و دنیای سرمایه، سود، جهل و جنایت یکی از مخالفین سرسخت خود را از دست داد. چهره زیبا و غمگین او که حکایت از آگاهی بر صاحب دنیای امروزی و علل آن دارد، در خاطره ها برای همیشه جاویدان خواهد ماند.



یک انسان ناشناس بوسیله پلیس نظامی در جنوب چین به مکان نامعلومی برده می شود.

شما را بعنوان "تروریست" برگزیده اند

سیاست روسیه به طور سنتی در تزویر، دورویی و دورغ تنیده شده است. این مسئله هم در مورد سیاست داخلی و هم در مورد سیاست خارجی صدق می کند. این دورغگویی و تزویر تقریباً همیشه حاکم بوده است. در زمان روسیه سابق استالینینی/ تا اندازه ای در زمان گورباچف/ کمی کمتر در زمان یلتسین و در زمان کنونی کاملاً برگشته است به درجه دورغگویی زمان روسیه سابق. در مقابل من صدها پوشه قرار دارد که حکایت از این اوضاع می کنند. این ها اکثراً از تحقیقات پلیس در مورد کسانی است که با عنوان "تروریست" در زندانهای ما بسر می برند و یا اینکه پرونده شان در حال بررسی است.

چرا من کلمه " تروریست" را در میان علامت باصطلاح قرار داده ام؟ زیرا که بیشتر این انسانها کسانی اند که عنوان تروریست برایشان برگزیده شده است. سیاست "برگزیدن بعنوان تروریست" نه تنها بطور کامل در سال ۲۰۰۶، جانشین سیاست مبارزه با تروریسم شده است بلکه انسانهایی را می آفریند که تروریست بالقوه مایل به تهدید و انتقامگیر باشند - و این امر به طرز وحشتناکی منجر به در هم شکستن سیستم قضائی حاکم بر کشور شده است.

هنگامی که مقامات قضائی و داگاهها به جای دادگاهی کردن و به سزای اعمال رساندن خلافکاران و مجرمین واقعی، به مجری اجراء دستورات داده شده از کرملین تبدیل گردیده اند، تحقیقاتی در مورد تروریسم معمول می گردند که مورد علاقه کرملین و نیز در مقابل بوش از درخشش ویژه ای برخوردارند. در چنین وضعیتی است که قوانین به جای دفاع از حقوق انسانها، آنها را در معرض جرم و جنایت قرار می دهند.

دادستانها و نیرو پلیس با سرعتی همچون تسمه نقاله و خیلی زیرکانه برای نشان دادن نتایج مثبت "تبلیغات ضد تروریستی در شمال قفقاز" با "اعترافات صادقانه و قلبی"، عمل می کنند. این، آن سیاست ضد تروریستی روسیه است.

در این رابطه گروهی از مادران زندانیان جوان محکوم شده چینی، به من چنین نوشته اند:

"در حقیقت این نوع زندانها برای محکومین چینی به اردوگاههای اجباری تبدیل شده اند. در مورد آنها اعمال تبعیض قومی به یک روش معمول تبدیل گر دیده است. به آنها اجازه خروج از سلولهای انفرادی داده نمی شود. اکثریت و یا بهتر است که بگوئیم همه آنها با "جرایم" دستوری، بدون مدرک محکوم شده اند. هنگامی که به آنها توهین می کنند. هنگامی که ارزشهای انسانی آنها را پایمال می کنند و شرایط ظالمانه در باره آنها اعمال می کنند، در نزد آنها نفرت به همه کس و همه چیز را بر می انگیزند و تقویت می کنند. این البته که ارتشی سرشار از نفرت است که با زندگی های ویران شده به نزد ما برمی گردد. ..."

صادقانه گفته باشم: من از نفرت آنها در هراس و وحشت هستم. این وحشت را دارم که این نفرت دیر یا زود سد ها را بشکند و سرازیر شود. این می تواند برای همه ما، اما نه برای آن محقیقینی که آنها را شکنجه می دهند، رنج آور و زیان بخش باشد. آیا ما با قانون با بی قانونی مبارزه می کنیم؟ یا این که "آنها" را با لباس بی قانونی "خودمان" ملبس می کنیم؟

دیر یا زود برخورد و درگیری تولید جرقه می کند. نتیجه "به تروریست برگزیدن" این می شود که بر تعداد آنها می که در نزدشان، بخشش و مهربانی نسبت به انسان مفهومی ندارد، افزوده گردد.

در این رابطه می توان بعنوان مثال به واقعه زیر توجه کرد:

مدتی قبل ۳ نفر از دانشجویان دانشگاه دولتی (Ingusjien) از دانشگاه خارج می شوند. این سه دانشجوی جوانی که بطور ناگهانی کلاسهای درس را ترک می کنند، فرزندان خانوادههای معمولی بودند. آنها به کنار جاده ای در نزدیکی روستای تروایتسکایا (Troitskaja) می روند. جایی که پاسگاه نظامی در چند صد متری جاده بر بالای کوه قرار دارد که بعد از حادثه بسلان دور تا دور آن را دیوار بلندی کشیده اند. ولی نیروهای نظامی گاهی مواقع احتیاج پیدا می کنند که از پایگاه خارج شوند. /..../ به محض خارج شدن اولین جیب ارتشی از درب پاسگاه، دانشجویان مسلسل های "کلاشینکوف" خود را از کیف های کتابهای درسی دانشگاهی خارج می کنند و اولین سربازانی را که می بینند به رگبار می بندند... و خود نیز با آتش متقابل سربازان جیب های دیگر به قتل می رسند.

در این مورد به باور من، کسی نمی تواند خود را بفریبید و با تخیلات تسلی دهد که این یک اتفاق مقدر بوده است. البته باید این را درک کرد، که هر چه بر تعداد "برگزیدگان تروریست" افزوده می گردد، تروریست های واقعی بیشتر می شوند.

یک مثال دیگر:

زمانی قبل یک چینی به نام بسلان گادا/ یوف که در اوکراین بعنوان پناهنده زندگی می کرد، در کیف در یک بازرسی کارت شناسایی دستگیر می گردد. او بوسیله دولت اوکراین و به درخواست دولت روسیه به روسیه تحویل داده می شود. در اینجا توجه شما را به چند خط از نامه او که به تاریخ ۲۹ آگوست نوشته شده است، جلب می کنم: " بعد از این که مرا از اوکراین به گروزی تحویل دادند، به یک اتاق با چند کارمند فراخواندند. آنها از من پرسیدند که آیا یکی از اعضای خانواده/نرورا سالیخوف یا دوست روسی او/کاماز-راننده را نکشته ام؟ من قسم خوردم که هیچ کسی را نه چینی و یا روسی نه کشته ام، خونی نه ریخته ام. آنها مصمم بودند: که نه، شما کشته اید. دوباره انکار کردم. هنگامی که برای بار دوم تکرار کردم که کسی را نه کشته ام، آنها مرا به باد کتک گرفتند. اول دو مشت به اطراف چشم راستم زده شد. در حالی که کوشش می کردم که نیرویم را بعد از آن ضربات جمع کرده و خود را راست نمایم، آنها بازوهایم را پیچانده و از جلو به من دستبند زدند. پس از آن، آنها مرا را دمرو به زمین انداختند. طوری که دست هایم به موازات پا هایم قرار بگیرند. بعد یک میله آهنی را از وسط دویایم رد کردند که نمی توانستم دست هایم را تکان بدهم. سپس آنها، مرا بلند کردند یا بهتر گفته باشم میله ای را که من به آن آویزان بودم را گرفتند و بر یک چهارپایه در یک متری زمین قرار دادند. به محض قرار گرفتنم بر روی چهارپایه آنها سیم هانی را به انگشتان کوچکم وصل کردند. بعد از چند ثانیه سیم ها را به جریان برق وصل نمودند و دیوانه وار با باتونهای پلاستیکی به جانم افتادند. زمانی که دیگر از زور درد و رنج نمی توانستم خود را نگه دارم، فریاد کشیدم، خدا را به داد طلبیدم و التماس کردم که مرا از چنین وضعیتی نجات دهد. در جواب فریادهای کمک خواهی من، سرم را با یک کیسه بزرگ سیاه پوشاندند.

نمی دانم که چقدر این وضعیت ادامه یافت، ولی از درد و رنج شروع به بیهوش شدن نمودم. هنگامی که متوجه شدند که در حال خفه شدن هستم از روی سرم کیسه را برداشتند و سؤال کردند که آیا مایل به حرف زدن هستم؟ با وجود این که نمی دانستم که چه باید بگویم، جواب دادم که آری. این را گفتم که برای یک لحظه هم که شده باشد، از شکنجه نجات یابم.

آن موقع، مرا از آن جایی که آویزان کرده بودند، پائین آوردند، میله آهنی را باز کردند و مرا به کف اتاق انداختند. گفتند: بگو! جواب دادم که چیزی ندارم که بگویم. ، آنها مرا با آن میله آهنی که به آن آویزانم کرده بودند، دوباره زدند. یک ضربه به اطراف چشم راستم خورد. من به پهلو افتادم. دیگر نیمه بیهوش شده بودم و آنها همچنان دیوانه وار مرا می زدند. /..../

دو باره آویزانم کردند و همان اعمال قبلی را تکرار نمودند. نمی دانم که باز این وضعیت چقدر ادامه پیدا کرد. فقط متوجه شدم که آنها بدفعات بر رویم آب پاشیدند.

روز بعد از آن مرا حمام دادند و صورت و بدنم را با یک ماده ویژه ای مالیدند. در نزدیکی های ناهار یک نفر از همکاران آنها با لباس شخصی به نزد من آمد. او گفت که برای جند لحظه بعد روزنامه نگاران به این جا می آیند و تو باید که ۳ فقره قتل و دزدی را به گردن بگیری. او مرا تهدید کرد که اگر به این جرائم اعتراف نکنم و آنها را نپذیرم، همان کاری را که با من کرده اند، تکرار خواهند نمود باضافه اینکه بوسیله تجاوز جنسی، مرا خوار، پست و ذلیل خواهند نمود. من قبول کردم. بعد از این که با روزنامه نگاران مصاحبه کردم- آنها بوسیله همان خفت دادن قبلی مرا تهدید کردند- که بگویم زخم هایم را در حین فرار دچار شده ام."

وکیل *بسلان گادایوف*، *ظاور ناکریوف* به همکار مرکز حقوق بشر میموریال "Memorial" گفته است که در پاسگاه پلیس گروزی موکلش مورد خشونت و شکنجه های جسمی و روانی قرار گرفته است. بر طبق گفته وکیل، موکلش به یک فقره دزدی که در سال ۲۰۰۴ مرتکب شده در پاسگاه پلیس گروزی اعتراف کرده است ولی آنها تصمیم گرفته بودند که او باید به تعدادی از جرائمی که در روستای *استاریجی آتاگی* از توابع گروزی رخ داده، اعتراف نماید که او مرتکب نشده بود.

بر طبق گفته ی وکیل هنوز آثار صدمات جسمی بر بدن موکلش از شتم و ضربی که *بسلان گادایوف* در بازداشتگاه پلیس گروزی دچار شده بود، هویدا است. در بخش درمانی زندان گروزی (که *بسلان گادایوف* به جرم بی سر و پاگری "banditism" یا شروریت بر طبق پاراگراف ۲۰۹ قانون فدراسیون روسیه اکنون به سر می برد) اطلاعات پزشکی، صدمات فیزیکی از قبیل زخم، خونریزی داخلی، شکستگی استخوان و همچنین صدمه به ارگانهای داخلی را تأیید می کند.

وکیل *ظاور ناکریوف* یک شکایت نامه به مقامات دادستانی جمهوری چچن در گروزی در مورد پایمال نمودن حقوق انسانی موکلش تحویل داده است. هنگامی که داوطلبانه بار دیگر در آینده می خواهی از سیاست ضد تروریستی ما پشتیبانی نمایی، واقعه *گادایوف* را فراموش نکن.

منتشر شده در تاریخ ۲۱ اکتبر ۲۰۰۶

ترجمه به سوئدی: *راویندر اس ماهون (Ravinder S Mahoon)*

برگردان به فارسی: حمید قربانی ۲۸ اکتبر ۲۰۰۶